

نقد/بازخوانی بخشودگی خیانت زناشویی از منظر فلسفه «همسخنی» مارتین بوبر

Reading / Criticizing the Marital Infidelity Forgiveness from the Perspective of Martin Buber's Dialogical Philosophy

<https://dx.doi.org/10.29252/jfr.15.3.5>

M. Khazaei, Ph.D. Candidate

Department of Clinical and Health Psychology,
Faculty of Education and Psychology, Shahid
Beheshti University, Tehran, Iran

Sh. Shahidi, Ph.D.

Department of Clinical and Health Psychology,
Faculty of Education and Psychology, Shahid
Beheshti University, Tehran, Iran

F. Moutabi, Ph.D.

Department of Basic Research, Family Research
Institute, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

M. A. Mazaheri, Ph.D.

Department of Clinical and Health Psychology,
Faculty of Education and Psychology, Shahid
Beheshti University, Tehran, Iran

L. Panaghi, Ph.D.

Department of Family Health, Family Research
Institute, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

R. Faridzadeh, Ph.D.

Department of German language and literature,
Faculty of Letters and Human Sciences., Shahid
Beheshti University, Tehran, Iran

✉ محمود خزائی

گروه روان‌شناسی بالینی، دانشگاه شهید بهشتی

دکتر شهریار شهیدی

عضو هیأت علمی گروه روان‌شناسی بالینی، دانشگاه شهید بهشتی

دکتر فرشته موتابی

عضو هیأت علمی پژوهشکده خانواده، دانشگاه شهید بهشتی

دکتر محمدعلی مظاهری

عضو هیأت علمی گروه روان‌شناسی بالینی، دانشگاه شهید بهشتی

دکتر لیلی پناغی

عضو هیأت علمی پژوهشکده خانواده، دانشگاه شهید بهشتی

دکتر رائد فریدزاده

عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات آلمانی، دانشگاه شهید بهشتی

دریافت مقاله: ۹۷/۶/۱۲

دریافت نسخه اصلاح شده: ۹۸/۵/۵

پذیرش مقاله: ۹۸/۷/۲۴

Abstract

According to Martin Buber's dialogical philosophy, a person's interaction with a married couple engaged in infidelity can on-

✉ Corresponding author: Department of Clinical and Health Psychology, Faculty of Education and Psychology, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran
Email: ma_khazaei@sbu.ac.ir

چکیده

از منظر همسخنی بوبر، تعامل فرد با زوج شرکت‌کننده در خیانت زناشویی تنها می‌تواند در یک تعامل «من - آن»ی

✉ نویسنده مسئول: تهران، ولنجک، دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی، گروه روان‌شناسی بالینی و سلامت.
پست الکترونیکی: ma_khazaei@sbu.ac.ir

ly manifest in an I-IT Communication (a monologue Communication) or an "I-Thou" interaction (a dialogue Communication). In the first Communication, the individual perceives his wife subjectively and experiences a limited part of his existence, based on his past information, with only a limited amount of his existence. The betrayed spouse understands the offender spouse intersubjectively and wholeheartedly in I and thou communication. They will understand their partner's whole essence as an integrated unity in the present time instead of experiencing it; in a 'between' realm and understands them in a Dialogical communication rather than a monologue one. In this paper, the relationship in the realm between the "I and thou" as the true meaning of forgiveness is discussed after criticizing the concept of the forgiveness of the betrayal.

Keywords: Dialogical Philosophy, Intersubjectivity, Relationship, Between, Marital Infidelity.

(یک تعامل مونولوگ) یا یک تعامل «من - تو» بی (یک تعامل دیالوگ) باشد. در تعامل اول فرد، همسر خود را به صورت ساجکتیو درک کرده و وی را بر مبنای اطلاعات گذشته‌اش با جزء محدودی از وجود خود، بخش محدودی از وجود وی را تجربه می‌کند. در تعامل «من - تو» بی فرد، همسر آسیب‌رسان خود را به صورت اینترساجکتیویته، با تمامی وجود خود، تمامی وجود وی را به صورت یک وحدت یکپارچه و در زمان حال به جای تجربه کردن، در قلمروی «میان» قرار می‌دهد و وی را در یک ارتباط هم‌سخنی به جای یک ارتباط یک‌طرفه درک می‌کند.

در این مقاله پس از نقد مفهوم بخشودگی خیانت، ارتباط در قلمروی میان «من-تو» به عنوان معنای اصیل بخشودگی مورد بحث قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: هم‌سخنی، اینترساجکتیویته، ارتباط، قلمرو میان، خیانت زناشویی

مقدمه

من انسان، واقعیتی نیست که برای خودش و جدا از هر رابطه‌ای حضور داشته باشد. من انسان، همیشه فقط، درون کلام رابطه‌ساز انسان - خطاب به «تو» یا مربوط به «او» - حضور و واقعیت می‌یابد (بوبر^۱، ۱۹۵۸). بوبر با توجه به اختلاف میان دو رویکرد «نظام‌بخشی^۲» و «تحقق‌بخشی^۳» به تمایز میان دو نسبت اساسی که انسان می‌تواند با جهان داشته باشد قائل می‌شود، یکی نسبتی که در تعبیر مبنایی «من-تو^۴» بیان می‌شود و دیگری نسبتی که در تعبیر مبنایی «من-آن^۵» بیان می‌شود (سیف، ۱۳۸۵).

انسان دارای رویکرد «نظام‌بخشی» هر رخدادی را در قواعد، قوانین و روابط خاص خود قرار می‌دهد. اما انسان دارای کارکرد «تحقق‌بخشی» هر رویداد را به چیزی به جز ارزش ذاتی آن ربط نمی‌دهد (ایمانی و شرفی، ۱۳۸۸). بوبر در کتاب من و تو^۶ (۱۹۵۸) بیان می‌کند که: «جهان برای انسان دو نوع است، چون حضور انسان در جهان، دو نوع است. حضور انسان در جهان دو نوع است، چون کلام رابطه‌ساز انسان، دو نوع است. کلام رابطه‌ساز انسان دو نوع است، چون هرگز با ادای یک واحد از کلام، واقعیت نمی‌یابد و همیشه با جمع دو واحد از کلام - «من» به علاوه «تو» یا «من» به علاوه «او» - واقعیت می‌یابد. بر این مبنای، من انسان هم دو نوع است: چون، حضور «من»، در کلام من، خطاب به آنچه رودرروست و در مقام «تو» قرار می‌گیرد، متفاوت است از حضور «من»، در کلام من، مربوط به آنچه رودر رو نیست و در مقام «او» قرار می‌گیرد.»

بوبر در کتاب میان انسان و انسان^۷ (۱۹۴۷) فصلی را به هم‌سخنی^۸ با افراد مخالف^۹ اختصاص می‌دهد. در این فصل بوبر این مسأله را به چالش می‌کشد که در تعامل با فردی که نمی‌خواهد با من در یک ارتباط هم‌سخنانه قرار بگیرد یا حتی در تعامل با فردی که به من آسیب رسانده است، باید با رویکرد «من - تو» تعامل یا هم‌سخنی کرد یا با رویکرد «من-آن»ی این فرد را تجربه کرد. منظور بوبر از تجربه کردن درک ساجکتیو و محدود فرد بر اساس ذهنیت درونی «من» است که نمی‌تواند درک واحد و وجودی از طرف مورد تعامل باشد. در موضوع خیانت زناشویی همین مسأله مطرح است. به ویژه آن‌که اغلب فردی که وجود من را آسیب رسانده است، همان فردی است که باید در ترمیم این وجود مرا یاری کند (پلوسو^{۱۰}، ۲۰۰۷). در تعریف خیانت می‌توان گفت: خیانت هر رفتاری است که گمان شود خدشه‌ای به حس اعتماد میان همسران وارد شده یا تهدیدی برای رابطه آن‌ها باشد؛ به عبارت دیگر هر رفتاری که پیوند ارتباطی میان همسران را تضعیف کند (جانسون^{۱۱}، ۲۰۰۵). خیانت به هر نوع عدم پایبندی به قرارداد ضمنی یا آشکار، بین دو همسر در خصوص انحصار رابطه صمیمانه اطلاق می‌شود. خیانت موجب می‌شود تا یک رابطه صمیمانه عاطفی یا جنسی بدون رضایت همسر از یک رابطه متعهدانه منحرف شود (پلوسو، ۲۰۰۷). با این تعاریف، فرد خیانت‌کننده یک آسیب آشکار به فرد خیانت‌دیده وارد می‌کند. البته این مسأله که پیش از خیانت و پس از آشکار شدن آن فرد خیانت‌کننده نیز از سوی فرد خیانت‌دیده آسیب‌هایی را تجربه کرده است، قابل توجه است. در هر صورت پس از اتفاق افتادن خیانت این مسأله مطرح است که تعامل بین زوجین چگونه تعاملی باید باشد؟ آیا می‌تواند هیچ ارتباطی برقرار نشود؟ اگر ارتباطی برقرار باشد چه قلمرویی از ارتباط‌های مطرح‌شده در نظریه بوبر می‌توان مد نظر قرار بگیرد.

خیانت، باورهای اساسی را نسبت به ازدواج فرو ریخته و هویت فردی و زوجی را زیر سؤال می‌برد. آسیبی که خیانت وارد می‌کند هم خود فرد و هم رابطه همسران را تحت تأثیر قرار می‌دهد (وینک و کراون^{۱۲}، ۲۰۰۳). گزارش شده که تأثیرات میان‌فردی و درون‌فردی خیانت نه‌تنها برای زندگی زناشویی زیانبار است، بلکه در برخی موارد، آسیب‌های ویرانگر روانی نیز به بار می‌آورد، صدماتی مثل خشم، شرمساری، افسردگی و واکنش‌های شدید عاطفی مانند تفکرات و احساسات آزاردهنده، عدم تمرکز فکری و ناهنجاری‌های عاطفی (بیچ، جوریلان و اولری^{۱۳}، ۱۹۸۵؛ کانو و اولری^{۱۴}، ۲۰۰۰؛ گوردون و همکاران^{۱۵}، ۲۰۰۴؛ جانسون و همکاران^{۱۶}، ۲۰۰۱). تمامی این آسیب‌ها در ارتباط بین دو نفر اتفاق می‌افتد. همان‌طور که پیش‌تر نیز بیان شد، من انسان قطعاً در ارتباط با دیگری واقعیت می‌یابد. در نتیجه فرد آسیب‌دیده در خیانت ناچار است که با فرد آسیب‌رسان در ارتباط قرار بگیرد. حال این ارتباط می‌تواند هم‌سخنی باشد یا می‌تواند یک مونولوگ^{۱۷} باشد؛ اما در هر صورت چاره‌ای جز ارتباط نیست. حتی زمانی که دیدار و گفت‌وگویی هم بین افراد وجود نداشته باشد، هم‌چنان ارتباط بین افراد به یکی از دو شکل مطرح‌شده وجود دارد.

در این مقاله سعی داریم معنای بخشودگی در پدیده خیانت زناشویی را از دیدگاه هم‌سخنی‌مارتین بوبر مورد نقد و بررسی قرار داده و با نگاهی انتقادی تعریف مشخصی از بخشودگی ارائه کنیم. نگارندگان مقاله حاضر به این امر مهم دقت نظر داشته‌اند که از آن‌جایی که دیدگاه بوبر یک دیدگاه فلسفی است و دارای اسلوب نظام‌مندی برای تبیین مفاهیم انتولوژیکی (برتراندو^{۱۸}، ۲۰۱۸) مانند بخشودگی خیانت نیست، از آن جهت این دیدگاه را مورد بررسی قرار داده‌اند که در حوزه زوج‌درمانی رویکرد قابل توجهی است (مارتین^{۱۹}،

۲۰۱۷؛ مولادوئیس^{۲۰}، ۲۰۰۱) و به سبب خاستگاه فلسفی بودن این دیدگاه پتانسیل تبیین‌های آنتولوژیکی که حاصل تفاسیر نگارندگان است را می‌تواند ترغیب به ذهن کند. در این راستا ابتدا به توضیح دیدگاه بوهر می‌پردازیم و پس از توضیح و نقد تعاریف بخشودگی خیانت زناشویی، این مفهوم را بر اساس دیدگاه بوهر تبیین می‌کنیم.

فلسفه هم‌سخنی بوهر

نظریه مارتین بوهر، فیلسوف بزرگ آلمانی در باب رابطه آدمی با دیگری مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته است. برخی معتقدند که دومین تحول کپرنیکی پس از نظریه فلسفی کانت، نظریه «من-تو» مارتین بوهر بود. وی در این رابطه موضوعی را مطرح می‌سازد که متفاوت از هم‌عصران و متفکران پیش از خود است (غزارای، ۱۳۹۵). انسان‌شناسی بوهر بیش از هر چیز بر حوزه و قلمرو تجارب بین‌فردی استوار شده است (روتن استریچ، ۲۰۰۹ به نقل از نصیری، ۱۳۹۶). از نظر وی هر زندگی واقعی مواجهه‌ای است میان انسان و دیگری. در این مواجهه فرد با حفظ وجود خود، با دیگری ارتباط برقرار می‌کند، اما در دیگری مستحیل نمی‌شود (غزارای، ۱۳۹۵). در فلسفه هم‌سخنی بوهر به جای درک سابجکتیو^{۲۱}، هر موجودی به خودش راجع است و در واقعیت خودش مورد توجه قرار می‌گیرد. در این تفکر، مفهوم اساسی، مفهوم نسبت متقابل در قلمروی «میان»^{۲۲} افراد است و همین مفهوم است که اساس واقعیت را ایجاد می‌کند (سیف، ۱۳۸۵). در فلسفه سارتر^{۲۳} تأمل در باب «بودن - برای دیگران»، پیش‌فرض توصیف «برای - خود» و «در - خود» است. هوسرل^{۲۴} به اینترسابجکتیویته^{۲۵} فقط از این جهت علاقه‌مند است که به مسأله سابجکتیویته و جهانی که در آن تقوم پیدا می‌کند، بپردازد. هایدگر^{۲۶} «بودن - با» را فقط برای تحلیل «دازاین»^{۲۷} مطرح می‌کند، دازاین در کتاب هستی و زمان هایدگر همان من واقعی است که در مقابل فاعل شناسایی کلی قرار دارد (غزارانی، ۱۳۹۵). اما در فلسفه بوهر، «هم‌سخنی» با «دیگری»، مسأله‌ای اساسی و اصلی است و در وجودشناسی وی هیچ مسأله‌ای بر آن مقدم نیست. از آن‌جا که این هم‌سخنی «میان» انسان و انسان‌ها، انسان و خداوند و انسان و سایر موجودات رخ می‌دهد، لذا وجودشناسی بوهر را وجودشناسی «میان»^{۲۸} می‌نامند (تیونسن^{۲۹}، ۱۹۸۴، به نقل از سیف، ۱۳۸۵). واژه‌ای که ترجمه آلمانی به انگلیسی آثار بوهر وجود دارد، واژه میان را معادل اینترسابجکتیویته در نظر می‌گیرد و در عین حال این واژه را برای قلمروی میان استفاده می‌کند. منظور از قلمرو میان تلقی هم‌چون معنای واژه اینترسابجکتیویته است، اما نه آن اینترسابجکتیویته‌ای که در نظر سایر فلاسفه مذکور است. در منظر بوهر در قلمروی میان تعامل دو نفر تعامل وجودی با همه ابعاد وجودی‌شان است.

این تأکید بر واقعیت وجودشناختی قلمرو «میان» انسان و دیگری، بوهر را از اگزیستانسیالیست‌هایی چون کی‌یر کگارد^{۳۰}، هایدگر و سارتر متمایز ساخته است. از نظر کی‌یر کگارد نسبت میان انسان و انسان امری ثانوی و غیرذاتی است. این نسبت مانعی است در راه «فرد منفرد» شدن و داشتن نسبتی مطلق با امر مطلق. بوهر با کی‌یر کگارد در تأکید بر فرد منفرد بودن و شخص بودن و احتراز از غرق شدن در جمعیت موافق است، اما بر خلاف وی، نسبت را به نسبت شخص با خود و با خدا محدود نمی‌کند و در مقابل این حکم کی‌یر کگارد که هر انسانی باید از داشتن رابطه با دیگران اجتناب کند و باید فقط با خداوند و با خودش سخن

بگوید، تأکید می‌کند که نسبت اساسی و یک نسبت سه‌وجهی است که در آن انسان با خداوند، با انسان‌ها و با جهان نسبت برقرار می‌کند. نسبت واقعی با خداوند ممکن نیست حاصل شود؛ مگر اینکه نسبت‌های واقعی با جهان و با انسان وجود داشته باشد (سیف، ۱۳۸۵).

اگرچه، اگزستانسیالیست‌های قرن بیستم، مانند هایدگر و سارتر، اینترسبجکتیویته را برای انسان، ذاتی می‌دانند، اما آن‌ها نیز آن را فقط بعدی از وجود انسان می‌دانند. در حالی که بوبر نسبت‌های میان انسان و انسان را نه به عنوان بعدی از انسان؛ بلکه به عنوان واقعیتهای وجودی می‌بیند که انسان در آن به وجود می‌آید (فریدمن^{۳۱}، ۱۹۹۱، به نقل از تروب^{۳۲}، ۱۹۹۱) و از طریق آن کامل می‌شود و خود را اصیل می‌سازد. از نظر آرنت (۱۹۸۶، ۱۹۸۱) گفت‌وگو در نظریه‌های انسان‌گرایانه روان‌شناسانی هم‌چون راجرز و مزلو، معنا و مفهوم ارتباط را در درون انسان ریشه‌یابی می‌کند و در این دیدگاه «خود» به عنوان کانون و مفهوم ارتباطی قلمداد می‌شود. اما در رویکرد بوبر معنای ارتباط در قلمروی «میان» به صورت متعالی در نظر گرفته می‌شود. آرنت بیان می‌کند که بدون این تمایز اهمیت ریشه‌های پدیدارشناسی اولیه گفت‌وگو از دست خواهد رفت.

بوبر در توضیح نسبت «من-تو» در مقابل نسبت «من-آن»، این‌گونه توضیح می‌دهد که «من» که تعبیر «من-آن» را به کار می‌برد، صرفاً فاعل شناسا است که در مقابل متعلق شناسایی قرار دارد. به همین دلیل است که بوبر می‌گوید «من» نسبت «من-تو» و «من» نسبت «من-آن» با یکدیگر متفاوت هستند و نیز این‌که هرگز ممکن نیست تعبیر «من-آن» را شخص با کل وجود بیان کند؛ بلکه فقط تعبیر «من-تو» است که شخص آن را با کل وجود خود بیان می‌کند (پاتون^{۳۳}، ۱۹۵۵). وی در این زمینه می‌گوید: وقتی جمله «من درخت را می‌بینم» به گونه‌ای بیان شد که دیگر میان یک «من» (انسان) و یک «تو» (درخت) نسبتی برقرار نکرد، بلکه صرفاً بیانگر ادراک درخت به عنوان متعلق شناسایی توسط فاعل شناسا بود، در آن هنگام تعبیر مبنایی «من-آن» به بیان درآمده است (بوبر، ۱۹۷۰، ترجمه ریگی، ۱۳۹۰). بوبر در مورد «تو» معتقد است هنگامی که «من» با «تو» رودررو می‌شود، از تمام وابستگی‌هایش به جهان آزاد می‌شود و در عین منحصربه‌فرد بودن، به رابطه متقابل با «من» ورود پیدا می‌کند. در این حالت کل جهان را نیز دربر می‌گیرد. البته این بدین معنا نیست که تمام واقعیتهای دیگر نیست می‌شود، بلکه تمام واقعیتهای دیگر، در پرتو او هست می‌شوند. در تمامی لحظاتی که رودررویی و رابطه متقابل میان «من» و «تو» برقرار است، فراگیری رابطه حاکمیت دارد. اما به محض قطع رابطه «من-تو»، «تو» تبدیل به «آن» یعنی یک واقعیت تجربه‌شده می‌شود (غزازانی، ۱۳۹۵).

در نسبت‌های «من - تو» و «من - آن» نه‌تنها «تو» و «آن»، بلکه «من» نیز در هر یک از دو نسبت با دیگری متفاوت است. چنین نیست که یک «من» باشد که گاهی با «تو» نسبت داشته باشد و گاهی با «آن»؛ برعکس، بوبر استدلال می‌کند که «من» نسبت «من - آن» با «من» نسبت «من - تو» متفاوت است؛ زیرا «من»، فقط در نسبت با «آن» یا در نسبت با «تو» ظاهر می‌شود و شکل می‌گیرد و هرگز نمی‌توان آن را مستقل از چنین نسبتی در نظر گرفت. اختلاف دیگری که میان نسبت «من-آن» و نسبت «من - تو» وجود دارد، این است که در نسبت «من - آن» تنها بخشی از وجود فرد شرکت دارد و همواره بخش دیگری از وجود او خارج از نسبت است. اما نسبت «من-تو» کل وجود انسان را فرا می‌گیرد. اختلاف دیگر میان این دو نسبت، این است که نسبت «من-تو» در زمان حاضر رخ می‌دهد، اما در نسبت «من - آن» هیچ زمان حاضری مطرح

نیست، بلکه فقط زمان گذشته وجود دارد؛ زیرا هر شناخت عینی درباره یک موجود، شناختی درباره گذشته آن است، شناختی است از آنچه آن موجود بود، نه آنچه در حال حاضر است.

بوهر می‌گوید: «من» متعلق به تعبیر مبنایی «من - آن»، آن «من» که با «تو» مواجه نمی‌شود، بلکه با کثرتی از اشیاء احاطه شده است، فقط دارای زمان گذشته است و فاقد زمان حال است. به عبارت دیگر انسان از آن حیث که با موجوداتی سروکار دارد که آن‌ها را تجربه می‌کند و به کار می‌گیرد، در زمان گذشته زندگی می‌کند و زمان او هیچ‌گونه حضوری ندارد؛ زیرا او واجد چیزی جز متعلقات شناخت (ابژه‌ها) نیست و متعلقات شناخت مربوط به زمان گذشته‌اند، اما در نسبت «من - تو» ما به طور خالص در زمان حال زندگی می‌کنیم (بوهر، ۱۹۷۰).

اختلاف دیگری که میان نسبت «من-تو» و نسبت «من-آن» وجود دارد، این است که نسبت «من-آن» بر خلاف نسبت «من - تو»، یک نسبت خالص و بی‌تکلف نیست، زیرا میان «من» و «آن» چیزی رخ نمی‌دهد، بلکه آنچه رخ می‌دهد در درون «من» است. وقتی شیئی نسبت به «من»، «آن» است، من به آن چشم می‌دوزم و از تمام جهات ممکن به آن می‌نگرم، مکان آن را در میان اشیای دیگر مشاهده می‌کنم و مشترکات و متمایزات آن را نسبت به اشیای دیگر درمی‌یابم. اما تمام این امور در درون «من» رخ می‌دهد، من هستم که قضاوت می‌کنم، من هستم که مشاهده می‌کنم و جهان خارج فقط تا اندازه‌ای که به درون من وارد می‌شود، در کار است. رابطه «من-آن» رابطه‌ای کاربردی و دارای هدفی مشخص است که در آن افراد بر اساس سود و زیان به برقراری رابطه مبادرت می‌ورزند و در اصل نگاهی کاملاً ابزاری در رابطه حکم‌فرماست. بوهر این نوع رابطه را در صورت چیره شدن بر انسان تقبیح می‌کند؛ زیرا در روابط اجتماعی تقلیل دادن دیگری در حد یک ابزار برای رسیدن به هدف خوشایند نیست (سیلبرستاین، ۲۰۰۵؛ به نقل از غزازانی، ۱۳۹۵). در چنین رابطه‌ای «من» همیشه تنها می‌ماند؛ زیرا پس از بهره‌برداری از دیگری آن را رها می‌سازد و این امر به تنها ماندن «من» منجر می‌شود. در مقابل رابطه «من-تو» رابطه‌ای اصیل است؛ زیرا دیگری به شیء مورد بهره‌وری تقلیل نمی‌یابد و کل جهان در پرتو «تو» مورد مشاهده قرار می‌گیرد. در این نوع رابطه، رابطه دوسویه‌ای شکل می‌گیرد که به رشد و تعالی دو طرف رابطه منجر می‌شود (ویسچوگرود، ۲۰۰۶). نسبت «من-تو» یک نسبت خالص و محض است؛ زیرا میان «من» و «تو» رخ می‌دهد. مفهوم «میان»، مفهومی است که راه را برای فهم مقصود بوهر هموار می‌کند، قلمرو «میان» یا قلمرو نسبت «من-تو» در مقابل قلمرو ساجکتیویته یا قلمرو نسبت «من-آن» قرار دارد. قلمرو «میان» میان «من» و «تو» قرار دارد، در حالی که قلمرو ساجکتیویته در «من» قرار دارد و از منظر روان‌شناختی به عنوان نفس ظاهر می‌شود. قلمرو ساجکتیویته یا قلمرو «من-آن» شامل فاعل شناسنده و جهانی است که تحت سلطه اوست.

سیف (۱۳۸۵) تفاوت‌های این دو نسبت را این‌گونه خلاصه می‌کند: سه خصوصیت اصلی نسبت «من-آن» و خصوصیات مقابل آن در نسبت «من - تو» مؤید این مطلب است. خصوصیت اول این است که در نسبت «من-آن» جهان از دیدگاه «من» به نظم درآورده می‌شود. تمام موجودات به سوی «من» به عنوان مرکز ثقل جهان جهت یافته است. «من» را کثرتی از اشیاء احاطه کرده و «من» جهان اطراف خود را درک می‌کند. در پدیده خیانت فرد آسیب‌دیده اغلب به حدی دچار سرگردانی است که با موضوع خیانت شبکه معنای گسترده‌ای از اتفاقات و پدیده‌های اطراف خود را تشکیل می‌دهد. این موضوع خود باعث آسیب‌پذیری بیشتر

فرد، فقدان هویت، احترام شخصی و هدفمندی در زندگی می‌شود و در نتیجه الگوهای فعال درونی به شدت تحت تأثیر قرار گرفته و تغییر می‌کند (کیس^{۳۴}، ۲۰۰۵؛ جانسون، ۲۰۰۵؛ اسپرینگ^{۳۵}، ۱۹۹۶). به همین سبب فرد خود را مرکز ثقل آسیب‌پذیری جهان می‌یابد. خصوصیت دوم نسبت «من - آن» این است که «آن»، «تعیین‌شده» و «من» «تعیین‌کننده» است. در آسیب خیانت قضاوت انجام می‌شود. همین قضاوت است که منشاء آسیب روانی را فراهم می‌آورد. خصوصیت سوم نسبت «من - آن» این است که این نسبت یک نسبت باواسطه است؛ زیرا «من» به واسطه طرحی که از جهان می‌سازد «آن» را معین ساخته و سلطه خود را بر آن اعمال می‌کند و طرح «من» از جهان، واسطه میان «من» و «آن» است. در پدیده خیانت درک نسبت به خود و همسر دچار اختلال شده و امنیت رابطه آسیب می‌بیند؛ مغز باید اطلاعات جدیدی را درباره خود و همسر پردازش کند (جانسون و همکاران^{۳۶}، ۲۰۰۱؛ کوباک و هازان^{۳۷}، ۱۹۹۱). در مقابل با واسطه بودن نسبت «من-آن»، مهم‌ترین خصوصیت نسبت «من-تو» بی‌واسطه بودن آن است. ابتدا بوبر این بی‌واسطگی را در مورد نسبت میان انسان با انسان مطرح کرد، اما بعد آن را به نسبت میان انسان با سایر موجودات تعمیم داد. «بی‌واسطه بودن» در این جا یک مفهوم سلبی است و آنچه باید سلب و نفی شود، واسطه است. واسطه دارای دو معنی است؛ نخست به معنی وسیله رسیدن به یک غایت است، اما «تو» وسیله‌ای نیست که «من» بتواند برای رسیدن به غایت خود از آن استفاده کند. دوم به معنی یک نظام مفهومی است که موجودات را در مفاهیم معین، ثبت می‌کند و آن‌ها را درون نظامی از علائم مربوط به هم منظم می‌سازد. معنی دوم واسطه، جامع‌تر است و معنی اول را هم شامل می‌شود. زیرا می‌توان وسیله رسیدن به یک غایت را نیز در یک طرح مفهومی قرار داد، بنابراین نسبت «من-تو» بی‌واسطه است؛ زیرا در آن نسبت، هیچ طرح مفهومی میان «من» و «تو» واسطه نمی‌شود. هم‌چنین میان «من» و «تو» هیچ غایت یا هدفی واسطه نمی‌شود، هر واسطه‌ای یک مانع است. فقط در جایی که همه موانع برطرف شود مواجهه رخ می‌دهد. دومین خصوصیت نسبت «من - آن» این بود که در آن نسبت، «من»، «تعیین‌کننده» و «آن»، «تعیین‌شونده»، «من»، فعال و «آن»، منفعل است. بنابراین در نسبت «من-آن»، «آن» یا متعلق شناسایی به «من» یا فاعل شناسا وابسته است، اما در نسبت «من-تو» چنین نیست. اگر نسبت «من - تو» را نوعی وابستگی بدانیم، یک طرف نسبت و در نتیجه خود نسبت را بی‌تحقق ساخته‌ایم. نسبت «من - تو» یک نسبت متقابل است که در آن «من» و «تو» هر دو فعال‌اند. بوبر در ابتدا متقابل بودن نسبت را نیز مانند بی‌واسطگی، در مورد نسبت میان انسان و انسان به کار می‌برد، اما سپس آن را به نسبت میان انسان با سایر موجودات تعمیم داد (تیونس، ۱۹۸۴). سؤال اساسی این است که می‌توان در پدیده خیانت به جای تجربه «من - آن» یک ارتباط میان انسان یا یک ارتباط «من-تو» بی‌برقرار کرد؟ و سؤال بعدی آن است که آیا این نوع نگاه ضرورت یا حتی ثمربخشی دارد؟

با توجه به ویژگی‌های این دو نسبت، می‌توان فهمید که نسبت واقعی و حقیقی نسبت «من - تو» است، زیرا فقط در نسبت «من - تو» است که «میان» طرفین نسبت، نسبت برقرار می‌شود. اما در نسبت «من - آن»، «میان» طرفین نسبت، نسبت برقرار نمی‌شود؛ بلکه آنچه رخ می‌دهد در یکی از طرفین نسبت، یعنی در «من» رخ می‌دهد. در نسبت «من-آن»، نه «من» در «آن» شرکت می‌کند و نه «آن» در «من»، بلکه «من» فقط بر حسب طرح‌ها و اندیشه‌های قبلی خود، «آن» را تفسیر می‌کند و به جهان نظام می‌بخشد. بنابراین قلمروی نسبت «من - آن» قلمروی ساجکتیویته است، ولی قلمروی نسبت «من - تو» قلمروی «میان» است.

بوهر معتقد است که انسان تنها در صورت برقراری رابطه‌ای دوسویه و بی‌قید و شرط (من-تو) می‌تواند به شناخت درستی از خود دست یابد و از این طریق استعدادها و توانایی‌های بالقوه خود را بالفعل کند. این نوع رابطه به حیات بشری معنویت می‌دهد و باعث می‌شود تا به هستی درونی وجود دست یابد (دلو، ۲۰۰۶). انسان وقتی می‌تواند شناخت کاملی از خود داشته باشد با دیگری رابطه «من - تو» برقرار می‌کند (اولش، ۲۰۱۳، به نقل از غزازانی، ۱۳۹۵).

بوهر پس از تمییز نسبت «من - تو» از نسبت «من - آن» و بیان ویژگی‌های آن دو، اظهار می‌کند که رویکرد انسان نسبت به جهان، بر حسب اینکه با کدام‌یک از این دو تعبیر سخن بگوید، متفاوت خواهد بود، تعبیر مبنایی «من - آن» جهان تجربه را و تعبیر مبنایی «من-تو» جهان نسبت را بنا می‌کند. در جهان «من-آن»، نفس، جهان را به منزله متعلق (ابژه‌ای) تلقی می‌کند که باید بر آن تسلط بیابد یا آن را مورد استفاده قرار دهد، از این رو در جهان تجربه یا جهان «من-آن» میان شخص و جهان نسبتی برقرار نمی‌شود؛ زیرا جهان در تجربه شرکت نمی‌کند؛ بلکه صرفاً خود را در معرض تجربه قرار می‌دهد. کسی که تجربه می‌کند نیز در جهان شرکت نمی‌کند؛ زیرا تجربه در درون اوست، نه میان او و جهان. به همین سبب است که فرد آسیب‌دیده در پدیده خیانت تلاش می‌کند فراموش کند که تجربه ناگواری برایش اتفاق افتاده و هرچند اکثر افراد موفق به فراموشی نمی‌شوند؛ تا زمانی تلاش برای برقراری نسبت با پدیده اتفاق افتاده و فردی که در یکی از مهم‌ترین جایگاه‌های ارتباطی با وی، یعنی جایگاه همسری قرار دارند، انجام نشود، پدیده خیانت تجربه‌ای دردناک برای هر یک از همسران خواهد بود. اما در جهان «من - تو» یا جهان نسبت، «من» با جهان به منزله «تو» مواجه می‌شود و میان انسان و جهان، نسبت برقرار می‌شود. کسی که می‌گوید «تو»، چیزی به منزله متعلق (ابژه) خود ندارد؛ بلکه در یک نسبت وارد می‌شود. این نوع نگاه نسبت‌وار به پدیده خیانت و فرد مقابل رنج تجربه رابطه «من - آن» را ندارد. حتی فراتر از آن، خود «من» و خود «تو» را با تمام وجود درک می‌کند و می‌تواند در مورد پدیده خیانت نگاهی داشته باشد که می‌تواند با این نگاه در تعامل باشد.

پیام اصلی و محوری تعالیم بوهر این است که هر زندگی واقعی، مواجهه است، مواجهه‌ای «میان» انسان و «دیگری». در مابین انسان و انسان بارها به این قلمرو زودگذر «میان»، به عنوان واقعیتی وجودشناختی اشاره می‌کند. اینکه هر زندگی واقعی مواجهه است؛ به این معنی نیست که انسان برای مواجه شدن با «دیگری» وجود مستقل خود را رها سازد یا اینکه خود را در جمعیت غرق سازد و فردیت خود را با یک نقش اجتماعی معامله کند. نسبت «من - تو» به ما می‌آموزد که با دیگران مواجه شویم و در این مواجهه وجود مستقل خود را حفظ کنیم (بوهر، ۱۹۴۷). تعبیر مبنایی «من - تو» به نسبتی اشاره دارد که متضمن رودررویی و مواجهه است و تعبیر مبنایی «من-آن» به نسبتی اشاره دارد که متضمن صورتی از بهره‌مندی، تسلط و نظارت است. اختلاف میان این دو نسبت، به ماهیت موضوعی (ابژه‌ای) که انسان با آن نسبت برقرار می‌کند، مربوط نمی‌شود. چنین نیست که هرگونه نسبت میان اشخاص، نسبت «من-تو» باشد و هرگونه نسبت میان انسان با حیوانات یا اشیاء، نسبت «من-آن» باشد؛ بلکه اختلاف میان آن دو به خود نسبت مربوط می‌شود. نسبت «من-تو» نسبتی است که در آن بی‌واسطگی، رودررویی و حضور وجود دارد. آن نسبت ممکن است میان انسان و انسان باشد و نیز ممکن است میان انسان و یک درخت، یک گربه، یک قطعه سنگ مرمر، یا یک اثر

هنری برقرار شود و از طریق همه آنها ممکن است میان انسان و خداوند رخ دهد. برعکس، نسبت «من - آن» همان نسبت فاعل شناسا-متعلق شناسایی است که شخص در آن، اشخاص دیگر و اشیا را مورد شناخت و استفاده قرار می‌دهد، بدون اینکه به آنها اجازه دهد که از حیث یگانگی خود و برای خود وجود داشته باشند.

نقد مفهوم بخشودگی در خیانت زناشویی

فینچام و همکاران^{۳۸} (۲۰۰۵) نشان می‌دهند که بخشودگی همبستگی مثبتی با چندین جنبه از روابط زناشویی مانند صمیمیت دارد. بری و وورثینکتون^{۳۹} (۲۰۰۱) پیشنهاد می‌کنند که پرداختن به ابعاد بهداشتی مرتبط با استرس در روابط آسیب‌دیده از خیانت به اندازه تأثیر مثبت بخشودگی در کیفیت رابطه تأثیر دارد. هم‌چنین تحقیقات روزافزونی نشان می‌دهد که قربانیان از بخشش فوری فایده می‌برند، یعنی تقریباً: الف. انگیزه‌شان برای مقابله با یک شریک ارتباطی خطاکار کاهش پیدا می‌کند، ب. انگیزه آنها برای حفظ کدورت از خطاکار کاسته می‌شود و ج. انگیزه بیشتری برای مصالحه و حسن‌نیت نسبت به خطاکار پیدا می‌کنند (مک کالو، وورثینگتن و راشل^{۴۰}، ۱۹۹۷). بخشش به طور مثبت نه تنها با سطوح هم‌زمان رضایت از رابطه (فینچام و بیچ^{۴۱}، ۲۰۰۷)؛ بلکه با سطوح هم‌زمان سلامت روان‌شناختی (مک کالو و همکاران، ۱۹۹۸) و سلامت جسمانی همراه است (ویت ولایت، لودویگ و وندرلان^{۴۲}، ۲۰۰۱).

در دو مطالعه مقطعی از زوج‌های متأهل، فینچام و بیچ (۲۰۰۲) نشان دادند که همسران دارای زوجین بخشنده‌تر، تعارض روان‌شناختی کمتری را در رابطه خود نسبت به همسران دارای زوجین کمتر بخشنده گزارش دادند. به همین ترتیب والاس و همکاران^{۴۳} (۲۰۰۸) نشان دادند شرکت‌کنندگان زمانی که شریک‌شان تعارض قبلی را بخشیده بود، در مقایسه با زمانی که شریک تنازع را نبخشیده بود، کمتر احتمال داشت در یک بازی تنگنای زندانی^{۴۴} (PDG) در برابر وی رقابت کنند.

با این وجود، کارهای دیگر نشان می‌دهد که همسرانی که تعرض‌شان بخشیده می‌شود، ممکن است به احتمال زیاد دوباره خطا کنند. نظریه یادگیری کنشگر (اسکینر^{۴۵}، ۱۹۶۹) نشان می‌دهد که مردم هم‌چنان به نشان‌دادن الگوهای موجود رفتاری ادامه می‌دهند، مگر این‌که این رفتارها به نتایج نامطلوب منجر شوند. یکی از پیامدهای نامطلوب در یک رابطه، این ادراک است که شریک عصبانی است (فیتنس و فلچر^{۴۶}، ۱۹۹۳). در واقع تحقیقات اخیر نشان می‌دهد که خشم شریک می‌تواند به فرد برای تغییر رفتار مسأله‌دار خود انگیزه دهد (اورال، فلچر، سیمپسون و سیبلی^{۴۷}، ۲۰۰۹). مطالعات نظری (مک کالو و همکاران، ۱۹۹۸)؛ مک کالو و همکاران، (۱۹۹۷) و تجربی (تسانگ، مک کالو و فینچام^{۴۸}، ۲۰۰۶)، در زمینه بخشش، تصریح می‌کند که بخشش نقیض خشم است. به این ترتیب، بیشتر احتمال دارد افراد نسبت به شریک بخشنده خود خطا کنند؛ زیرا بخشندگی میزان ادراک از عصبانی‌بودن همسر را به حداقل می‌رساند که در غیر این صورت می‌تواند به عنوان یک نتیجه نامطلوب از تخطی که خطای مجدد را کاهش می‌داد، عمل کند.

چندین مطالعه تجربی طولی با این دیدگاه سازگار هستند. به عنوان مثال، مک نالتی (۲۰۱۰) از یک مطالعه روزانه زوج‌های متأهل استفاده کرد تا نشان دهد همسرانی که در یک روز همسر خطاکننده خود را عفو کردند (در مقابل کسانی که عفو نکردند)، بیشتر احتمال دارد گزارش دهند که شریک خطای دیگری را

در روز بعد مرتکب شد. به همین ترتیب، مک نالتی (۲۰۱۱) گزارش داد که گزارش‌های همسران از تمایلات خود برای بخشیدن زوجین خود در ابتدای ازدواج به طور مثبت با گزارش‌های این شرکا نسبت به این که آیا آن‌ها طی چندین سال ازدواج مجبور به تعرض روحی و فیزیکی شدند، مرتبط بود. گزارده و مک ناتون عمل بخشودن را لازمه این می‌دانند که فرد آسیب‌دیده نسبت به خطای رخ داده، واکنش‌های معمول مانند: خشم، نفرت، انزجار، کینه، حقیر شمردن، تلخی، بدخواهی و طیف وسیعی از احساسات منفی را کنار بگذارد. آن‌ها این واکنش‌ها را در دو دسته احساسات منفی درونی مانند خشم و دسته دیگر حالت‌های روحی و روانی مرتبط با بدخواهی برای فرد آسیب‌رسان تقسیم‌بندی می‌کنند و لازمه بخشودن را غلبه بر دسته دوم این تقسیم‌بندی می‌دانند (گزارده و مک ناتون^{۴۹}، ۲۰۱۴، ترجمه خشایار دیهیمی، ۱۳۹۲).

یکی از راه‌های تلفیق و تجمیع این فرضیه‌های تئوریک و تجربی ناسازگار، در نظر گرفتن این امکان است که افراد مختلف به روش‌های متفاوتی به بخشش واکنش نشان می‌دهند. واکنش به بخشش با رد تعرضات بعدی به دلیل احساس مسئولیت بین فردی، هم شامل انگیزه‌ای برای مطابقت با هنجارهای بین فردی و هم تمایل به ترجیح دادن به رابطه و نه به خود است. در مقابل، پاسخ دادن به بخشش با تداوم تعرضات بعدی، شامل تمایل به نادیده گرفتن هنجارهای بین فردی و انگیزه برای اولویت دادن به خود نسبت به رابطه است. زوجین متخلف ممکن است در میزان این تمایلات متفاوت باشند و این تفاوت‌های فردی ممکن است تعیین کند که آیا متخلفان با پرهیز از تخطی‌های بعدی یا ادامه جرم به بخشش پاسخ می‌دهند (مک نالتی و راسل^{۵۰}، ۲۰۱۶).

گزارده و مک ناتون سه دلیل علیه بخشودن را شرح می‌دهند؛ اول اینکه بخشودن همواره هم شفافبخشی مورد ادعا را چه در سطح فردی و چه در سطح اجتماعی ندارد و بخشودن نیز تنها مسیر رسیدن به این شفافبخشی نیست. دوم آنکه عدالت امر اخلاقی پسندیده و لازمی است که گاهی با اعمالی انتقام‌جویانه یکسان نیستند و گاهی نیز بخشودگی ناقض عدالت می‌شود. سوم آن که بخشودن غالباً با به جا نیاموردن حرمت و احترام کافی قربانیان توأم است. به طور مثال در بخشودن خیانت زناشویی اغلب حرمت آسیب وارده به فرزندان رعایت نمی‌شود. گزارده و مک ناتون در انتخاب بین دو مسیر بخشودن و مسیر نفرت و بدخواهی راه‌های سومی را پیشنهاد می‌کنند: نخست تلاش برای فهم علل خطاهای صورت گرفته، دوم فراتر رفتن از تعرض و سوم صلح و سازش سیاسی (گزارده و مک ناتون، ۲۰۱۴، ترجمه خشایار دیهیمی، ۱۳۹۲). در ادامه مقاله به توضیح جایگزین‌های مطرح شده نیز می‌پردازیم.

بحث و نتیجه‌گیری: بازخوانی بخشودگی خیانت زناشویی بر مبنای فلسفه هم‌سخنی بوهر

در یک رابطه آسیب‌دیده هر دو نفر هم‌چنان در ارتباط هستند. منظور از ارتباط صرفاً یک گفت‌وگو نیست. فرد زمانی که خود را همسر آسیب‌دیده از خیانت می‌بیند، در واقع ارتباط خود با همسرش را پذیرفته است. پس ناگزیر یک ارتباط «من - تو» یا «تو» یا «من - تو» یا «من - تو» با همسرش برقرار می‌کند. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، از نظر بوهر نمی‌توان هم‌زمان در ارتباط «من - تو» و «من - آن» قرار داشت. در نتیجه در این تعامل فرد باید یکی از این دو ساحت را برگزیند. آسیب عمیق خیانت بر هیجان‌ات افراد مانند آنچه

مشابه اختلال استرس پس از سانحه است (رسیک و کلهون^{۵۱}، ۲۰۰۱) و هم‌چنین اثرات دیگر مانند احساس خشم نوسانی، ضعف و درماندگی، حس قربانی شدن و حس تنها ماندن (آبراهامز-اسپرینگ و اسپرینگ^{۵۲}، ۱۹۹۶؛ آتکینز، باوکام و جاکوبسون^{۵۳}، ۲۰۰۱؛ بیچ، جورلیس و آلیری، ۱۹۸۵؛ براون، ۱۹۹۱؛ کانو و آلیری، ۲۰۰۰؛ گوردون، باکوم و اسنایدر، ۲۰۰۴؛ لاسترمن^{۵۴}، ۱۹۹۸؛ پیتمن^{۵۵}، ۱۹۸۹؛ ریبستاین و ریچاردز^{۵۶}، ۱۹۹۲) مانع از این خواهد شد که فرد به آسانی بتواند در یک ساحت «من-تو» بی، رابطه، همسرش و خیانت پیش‌آمده را ادراک و با آن‌ها ارتباط برقرار کند.

اگر فرد آسیب‌دیده از پدیده خیانت (منظور هم فرد آسیب‌رسان و هم آسیب‌دیده است) در ساحت «من-آن»ی با همسرش ارتباط برقرار کند، او در یک تجربه نوسانی، قسمتی از وجود خود را درک می‌کند؛ یعنی گاهی وجود آسیب‌دیده خود که می‌تواند سرشار از خشم، نفرت، ترس، ناامیدی، بی‌اعتمادی و دیگر احساسات منفی باشد و گاهی وجود امیدوار خود که می‌تواند سرشار از امید، رضایت از بخشش، پراثری برای تغییر و دیگر احساسات مثبت باشد. از نظر بوبر رابطه «من - آن» رابطه‌ای است که در آن «من»، دیگری را به صورت شیئی درک می‌کند که صرفاً از آن بهره‌مند می‌شود. چنین رابطه‌ای، نسبتی غیراصیل است، زیرا دیگری در این رابطه منفعل است (ویسچوگرود، ۲۰۰۶). بنابراین در مورد همسرش هم همین‌گونه است؛ گاهی صرفاً ابعاد منفی وجود همسرش را درک می‌کند و گاهی ابعاد وجودی مثبت وی را. همان‌طور که گفته شد در این ساحت فرد خود را مرکز ثقل تجارب دنیای خارج می‌بیند. هنگامی که انسان در چنین حوزه‌ای پا می‌نهد، مرتبه وجودی «دیگری» را تنزل می‌دهد. بنابراین کمترین تأثیر متقابل را خواهد داشت (وود، ۱۹۶۹). یعنی در تجربه جزئی از وجود خود و جزئی از وجود طرف مقابل هیچ درک یکپارچه‌ای نه از خود و نه از دیگری ندارد. این تجارب حتی در ابعاد مثبتش نیز به دلیل محدود بودن علاوه بر بی‌ثباتی نه منجر به درک ساختار و شاکله وجودی یکدیگر می‌شوند و نه به دلیل محدودیت‌های ادراکی کارکرد مناسبی را در جهت بهبود کیفیت رابطه رقم می‌زنند.

اگر فرد در ارتباط با همسرش که هر دو در تجربه پدیده خیانت مانند تجربه زندگی‌شان شریک هستند در یک ارتباط دوطرفه^{۵۷} یا در یک ارتباط «من - تو» بی قرار بگیرد، در این ارتباط علاوه بر این که وارد قلمرو «میان» شده است، طرف مقابل خود را با وجود کثرت اجزای مرتبط با وی یک وحدت وجود یکپارچه و یک فرد منفرد می‌یابد. هم‌چنین خود نیز در این ارتباط با حفظ تفرد خود با وجود واحده خودش وارد ارتباط می‌شود. لزوم این نوع ارتباط یا گذاردن در قلمرو «میان» است. در این قلمرو دیگر خود فرد، همسرش یا حتی پدیده خیانت به عنوان جزئی از اجزا ادراک نمی‌شود. دیگر ابعاد منفی یا مثبت وجودی فرد یا همسرش به صورت مجزا تجربه نمی‌شوند. دیگر مبنای تعبیر و تفسیر پدیده اتفاق افتاده و همسر ساجکتیو ذهن خود فرد نیست.

در مورد پدیده بخشودن نیز همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد؛ اولاً بخشودن لزوماً همواره آن اثر شفابخشی که از آن انتظار داریم را نخواهد داشت. فعالیت‌های تجربی و درمانی نشان داده‌اند که در بسیاری از موارد زمانی که بخشودن معادل آشتی و ادامه رابطه است، فرد هم‌چنان آسیب‌های شناختی و هیجانی را به دوش می‌کشد. در مواردی که لازمه بخشودن آشتی و ادامه رابطه هم نیست، فردی که واقعاً بر این باور است که همسرش را بخشیده (هرچند با وی زندگی بکند یا نکند) بارها از زمان حال خود خارج شده و در گذشته

عذاب‌آور خود غوطه‌ور می‌شود. به بخشیدن خود می‌اندیشد و پیامدهای منفی درون‌فردی و بین‌فردی آن را مرور می‌کند. هم‌چنین همان‌گونه که مک نالتی و والاس (۲۰۱۶) بخشودگی را به چالش می‌کشند، از نگاه فردی که خطایی که در حق وی شده را می‌بخشد، هم‌چنین از نگاه فرد خاطی که خطایش بخشیده شده و هم‌چنین از نگاه ناظر خارجی که خطای اتفاق افتاده را قابل بخشش می‌بیند، بر اساس نظریه یادگیری کنشگر این نوع خطا را قابل بخشش می‌بینند و قابل بخشش دیدن یک خطا احتمال تکرار آن را توسط همه افراد مذکور افزایش می‌دهد. دوماً لازمه بخشودن دور بودن از احساسات منفی هم‌چون خشم، نفرت و بدخواهی طرف مقابل است. دور بودن از احساسات منفی با تاوان اشتباه دادن توسط فرد خاطی (در اینجا منظور تاوان خیانت فرد خیانت‌کننده و تاوان آسیب‌های وارده از سوی فرد خیانت‌دیده قبل و بعد از خیانت است) تا حد زیادی در تناقض است. گاهی حتی از مؤلفه‌های بخشودگی گذشتن از حق تنبیه یا انتقام از فرد آسیب‌رسان تعریف می‌شود (اشنادر، گوردن و باکوم، ۲۰۰۸) چراکه این اندیشمندان بر مبنای شواهد تجربی بر این باورند که انتقام در بیشتر مواقع منجر به التیام فرد آسیب‌دیده نخواهد شد.

در این صورت در بسیاری از مواقع فعل بخشیدن با احقاق عدالت در تعارض است. در این شرایط فرد بخشیده است و بخشودن صفت اخلاقی ستوده‌ای است. اما یک خیر اخلاقی به نام عدالت نقض شده است. عدالت که برای احقاق حق قربانی و برای پیشگیری از تکرار امر نکوهیده است، دیگر اثر خود را نخواهد داشت. سوماً در پدیده بخشودن حق سایر قربانیان نادیده انگاشته می‌شود. به طور مثال اگر فردی باخبر شود که پدیده خیانتی بخشیده شده است، هر چند اصلاً در این مسأله ارتباط و حضوری نسبت به زوجین درگیر در پدیده خیانت ندارد، از احساس بی‌اعتمادی که در رابطه زناشویی‌اش ایجاد می‌شود، آسیب می‌بیند و بخشودن؛ حق این آسیب را پایمال می‌کند. در مثال پیش‌تر مطرح‌شده نیز حقوق تضییع‌شده نزدیکان زوج از جمله فرزندان و خانواده زوج‌ها که از آسیب خیانت در زندگی والدین یا فرزندان و خواهر و برادرشان آسیب دیده‌اند در یک قضاوت عادلانه تاوان داده نمی‌شود.

کوتاه سخن آن‌که در این مقاله به دنبال پیشنهاد دید تازه‌ای به بخشودن پدیده خیانت به عنوان موضوع فلسفی که برای دستیابی به راهبردی التیام‌بخش از این آسیب بزرگ است، بوده‌ایم. در این راستا برای جمع بین اشتراکات تعاریف بخشودگی از یک سو و اجتناب از استدلال‌های نسبتاً درست به له بخشودن پیشنهاد می‌کنیم ساحت اینترساجکتیویته «من - تو» را جایگزینی برای پیشنهاد بخشودن خیانت زناشویی در نظر بگیریم. چه نام بخشودن و چه نام سازش و چه هر نام دیگری بر آن بنهیم. لازمه ادامه زندگی با بهترین شرایط ممکن پس از وقوع یک پدیده خیانت نه تحمل آسیب‌های شدید آن است و نه بخشودن آسیب‌زا. لازمه ادامه این زندگی درک تمام این امور در یک ساخت اینترساجکتیویته است. در این ساحت من با تمام وجود خود (نه بخشی از وجود خود، به ویژه بخشی که وجود آسیب‌دیده من را ایجاد کرده) با تمام وجود منفرد و واحد طرف مقابل ارتباط برقرار می‌کند. لازمه این ارتباط که در قلمروی میان انسان‌ها است نه بخشودن است و نه در احساسات فردی غوطه‌ور بودن. نه اصالت با آرامش درونی فرد است و نه اصالت با آسیب پرهیزی اجتماعی. اصالت با ارتباط بین انسان‌هاست. در این ارتباط اصیل درک وجودی خود، طرف مقابل و خیانت پیش‌آمده فرصت زندگی کارآمد در زمان حال را به من فرد خواهد داد.

گارارد و مک ناتون (۱۳۹۲) به راه سومی به جای بدخواهی یا بخشودن مطرح می‌کنند. راه اول فهم علل است. اگر ما علل ریشه‌ای خیانت را درک کنیم، می‌توانیم بفهمیم که چرا فرد خطی کار چنین تعرضی را بد نمی‌داندسته است. بنابراین دیگر او در نظرمان فردی بیگانه و متفاوت از خودمان که باید طرد یا محکوم شود، نیست. اگر علل ریشه‌ای را دریابیم، می‌توانیم پدیده اتفاق افتاده را از دریچه نگاه وی در تعامل با فردیت خودمان در قلمرو میان ادراک کنیم. در این نگاه گاهی درمی‌یابیم که نباید فرد خطاکار را ملامت کرد؛ زیرا به علل کشف‌شده گاهی فرد خاطی راهی جز خطای انجام داده شده، نداشته است، از این رو قابل ملامت نیست. در این مسیر اتفاقی که عملاً می‌افتد «بخشیدن» نیست؛ بلکه «معذور داشتن» است. فرد متعرض نباید ملامت شود؛ زیرا فکر می‌کرده که خطای انجام داده شده درست‌ترین کاری است که انجام داده است. از این رو فکر وی نادرست بوده است، ولی فعل تعرض‌آمیز وی معذور است. راه دوم پیشنهادی این اندیشمند که نه بخشیدن است و نه بدخواهی، فراتر رفتن از تعرض است. منظور ایشان تمرکز بر قربانی به جای تمرکز بر فرد خاطی است. به نظر این راه با توضیحات داده شده از نظر فلسفه هم‌سخنی بوبر در تعارض است. آخرین راهی که این اندیشمندان پیشنهاد می‌کنند، صلح و سازش به عنوان یک ضرورت سیاسی است. این راه نیز مسیری در تقابل یا تعامل هم‌سخنی در پدیده خیانت نیست؛ بلکه می‌تواند مانند راه‌های مذکور یا راه‌های دیگر پیامد هم‌سخنی در پدیده خیانت زناشویی باشد. هدف از بررسی این مسیرها این بود که متذکر باشیم به جز بدخواهی و نفرت و به جز بخشودن، مسیرهای متفاوت دیگری وجود خواهد داشت. اما در بین تمامی مسیرها نظر نگارندگان بر این است که نگاه هم‌سخنانه کارآمدترین و مؤثرترین روش در ارتباط با خیانت زناشویی است.

پی‌نوشت‌ها

- | | |
|-----------------------------------|--|
| 1. Buber | 30. Kierkegaard |
| 2. Orientation | 31. Friedman |
| 3. Realization | 32. Trüb |
| 4. I-thou | 33. Paton |
| 5. I-It | 34. Case |
| 6. I and Thou | 35. Spring |
| 7. Between Man and Man | 36. Johnson, Makinen, & Millikin |
| 8. Dialogue | 37. Kobak, & Hazan, |
| 9. Opponent | 38. Fincham, Hall, & Beach |
| 10. Peluso | 39. Berry, & Worthington |
| 11. Johnson | 40. McCullough, Worthington, & Rachal |
| 12. Winek, & Craven | 41. Fincham, & Beach |
| 13. Beach, Jouriles, & O'leary | 42. Witvliet, Ludwig, & Vander Laan |
| 14. Cano, & O'leary | 43. Wallace, Exline, & Baumeister |
| 15. Gordon, Baucom, & Snyder | 44. Prisoner's Dilemma Game |
| 16. Johnson, Makinen, & Millikin, | 45. Skinner |
| 17. Monologue | 46. Fitness, & Fletcher |
| 18. Bertrand | 47. Overall, Fletcher, Simpson, & Sibley |
| 19. Martin | 48. Tsang, McCullough, & Fincham |

- | | |
|-----------------------|--------------------------------|
| 20. Mouladoudis | 49. Garrard, & McNaughton |
| 21. Subjective | 50. McNulty, & Russell |
| 22. Between | 51. Resick, & Calhoun |
| 23. Sartre | 52. Abrahms-Spring, & Spring |
| 24. Husserl | 53. Atkins, Baucom, & Jacobson |
| 25. Intersubjectivity | 54. Lusterman |
| 26. Heidegger | 55. Pittman |
| 27. Dasein | 56. Reibstein, & Richards |
| 28. Between | 57. Dialogue |
| 29. Theunissen | |

منابع

- ایمانی، م.، و شرفی، م. (۱۳۸۸). بررسی و مقایسه مراحل سه گانه تحول فکری مارتین بوبر. *فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز*، ۳۰۹، ۲۷-۵۶.
- بوبر، م. (۱۳۹۰). *من و تو*. ترجمه خسرو ریگی. شیراز: انتشارات نوید شیراز.
- سیف، س. م. (۱۳۸۵). تاملی در فلسفه هم سخنی مارتین بوبر. *فصلنامه نامه فلسفی*، ۱۲(۵۶)، ۴۳-۵۸.
- غزازانی، الف. (۱۳۹۵). رابطه بین انسان و خدا از نگاه مارتین بوبر. *مجله علمی و تخصصی فلسفه دین، الهیات و دین‌پژوهی اسفار*، ۴(۲)، ۳۱-۴۹.
- گاراراد، آ. و مک ناتون، د. (۱۳۹۲). *بخشودن (هنر زیستن)*. ترجمه خشایار دیهیمی. تهران: انتشارات گمان.
- نصیری حامد، ر. (۱۳۹۶). مارتین بوبر و انسان‌شناسی صلح. *مجله علمی و تخصصی فلسفه دین، الهیات و دین‌پژوهی اسفار*. ۳(۳)، ۸۱-۱۰۶.

- Abrahm-Spring, J., & Spring, M. (1996). *After the affair: Healing the pain and rebuilding trust when a partner has been unfaithful*. New York: HarperCollins.
- Atkins, D. C., Baucom, D. H., & Jacobson, N. S. (2001). Understanding infidelity: correlates in a national random sample. *Journal of family psychology*, 15(4), 735-749. DOI: <http://dx.doi.org/10.1037/0893-3200.15.4.735>
- Beach, S. R., Jouriles, E. N., & O'leary, K. D. (1985). Extramarital sex: Impact on depression and commitment in couples seeking marital therapy. *Journal of Sex & Marital Therapy*, 11(2), 99-108. DOI: <http://dx.doi.org/10.1080/00926238508406075>
- Berry, J. W., & Worthington, E. L., Jr. (2001). Forgiveness, relationship quality, stress while imagining relationship events, and physical and mental health. *Journal of Counseling Psychology*, 48(4), 447-455. doi:10.1037/00220167.48.4.447
- Bertrando, P. (2018). *The dialogical therapist: Dialogue in systemic practice*. London: Routledge.
- Buber, M. (1958). *I and thou* (Ronald Gregor Smith, Trans.). New York: Scribner.
- Buber, M. (1970). *I and Thou* (KH, Riggi Trans.). Shiraz: Navid Siraz. [in Persian].
- Buber, M. (1970). *I and Thou*, (Walter Kaufmann, Trans.). New York: Charles Scribner's Sons.
- Buber, M., & Smith, R. G. (1947). *Between Man and Man; Translated by Ronald Gregor Smith*. London: Routledge and Kegan Paul.
- Cano, A., & O'leary, K. D. (2000). Infidelity and separations precipitate major depressive episodes and symptoms of nonspecific depression and anxiety. *Journal of consulting and clinical psychology*, 68(5), 774-781. DOI: <http://dx.doi.org/10.1037/0022-006X.68.5.774>

- Case, B. (2005) Healing the wounds of infidelity through the healing power of apology and forgiveness. *Journal of Couple and Relationship Therapy*, 4(2-3), 41– 54. DOI: http://dx.doi.org/10.1300/J398v04n02_05
- DeLue, S. M. (2006). Martin Buber and Immanuel Kant on mutual respect and the liberal state. *Janus Head*, 9(1), 117-133.
- Emani, M., & Sharafi, M. (2009). [A Study and Comparison of the Three Stages of Martin Buber's Intellectual Transformation]. *Journal of Religious Thought of Shiraz University*, 9(30), 27-56, [in Persian].
- Fincham, F. D., & Beach, S. R. H. (2002). Forgiveness in marriage: Implications for psychological aggression and constructive communication. *Journal of Personal Relationships*, 9(3), 239-251. <https://doi.org/10.1111/1475-6811.00016>
- Fincham, F. D., & Beach, S. R. H. (2007). Forgiveness and marital quality: Precursor or consequence in well-established relationships? *The Journal of Positive Psychology*, 2(4), 260-268. <https://doi.org/10.1080/17439760701552360>
- Fincham, F. D., Hall, J. H. and Beach, S. R. (2005) ‘til lack of forgiveness doth us part’: forgiveness and marriage. In E. L. Worthington (ed.) *Handbook of Forgiveness* (pp. 207-225). London: Routledge.
- Fitness, J., & Fletcher, G. J. O. (1993). Love, hate, anger, and jealousy in close relationships: A prototype and cognitive appraisal analysis. *Journal of Personality and Social Psychology*, 65(5), 942-958.
- Garrard, E., & MacNaughton, D. (2010). *Forgiveness, Series Art of Living*. (Kh. Dayhimi Trans.). Tehran: Goman. [in Persian].
- Garrard, E., & McNaughton, D. (2014). *Forgiveness*. London: Routledge.
- Ghazazani, A. (2016). [The relationship between man and God from Martin Buber's point of view]. *Journal of the Philosophy of Religion, Theology and Religious Studies of Asfar*, 2(4), 31-49. [in Persian].
- Gordon, K. C., Baucom, D. H., & Snyder, D. K. (2004). An integrative intervention for promoting recovery from extramarital affairs. *Journal of Marital and Family Therapy*, 30(2), 213-231. DOI: 10.1111/j.1752-0606.2004.tb01235.x
- Johnson, S. M. (2005). Broken bonds: An emotionally focused approach to infidelity. *Journal of Couple & Relationship Therapy*, 4(2-3), 17-29. DOI: <http://dx.doi.org/10.1300-/J398v04n02-03>.
- Johnson, S. M., Makinen, J. A., & Millikin, J. W. (2001). Attachment injuries in couple relationships: A new perspective on impasses in couple's therapy. *Journal of marital and family therapy*, 27(2), 145-155. DOI: 10.1111/j.1752-0606.2001.tb01152.x
- Martin, M. (2017). *The dialogical principle in counseling and psychotherapy: An exploration of Martin Buber's "I and Thou"*. Master thesis in psychology, James Madison University.
- McCullough, M. E., Rachal, K. C., Sandage, S. J., Worthington, E. L., Jr., Brown, S. W., & Hight, T. L. (1998). Interpersonal forgiving in close relationships: II. Theoretical elaboration and measurement. *Journal of Personality and Social Psychology*, 75(6), 1586-1603. <http://psycnet.apa.org/doi/10.1037/0022-3514.75.6.1586>
- McCullough, M. E., Worthington, E. L., & Rachal, K. C. (1997). Interpersonal forgiving in close relationships. *Journal of Personality and Social Psychology*, 73(2), 321-336. <http://psycnet.apa.org/doi/10.1037/0022-3514.73.2.321>
- McNulty, J. K. (2010). Forgiveness increases the likelihood of subsequent partner transgressions in marriage. *Journal of Family Psychology*, 24(6), 787-790. <http://psycnet.apa.org/doi/10.1037/a0021678>

- McNulty, J. K. (2011). The dark side of forgiveness: The tendency to forgive predicts continued psychological and physical aggression in marriage. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 37(6), 770-783. <https://doi.org/10.1177%2F0146167211407077>
- McNulty, J. K. (2013). Personality and relationships. In J. A. Simpson & L. Campbell (Eds.), *The Oxford handbook of close relationships* (pp. 535-552). New York: Oxford University Press.
- McNulty, J. K., & Russell, V. M. (2016). Forgive and forget, or forgive and regret? Whether forgiveness leads to less or more offending depends on offender agreeableness. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 42(5), 616-631. <https://doi.org/10.1177%2F0146167216637841>
- Mouladoudis, G. (2001). Dialogical and person-centered approach to psychotherapy: Beyond correspondences and contrasts toward a fertile connection. *The Person-Centered Journal*, 8(1), 4-15.
- Nasiri, H. (2017). [Martin Buber and Peace Anthropology]. *Journal of the Philosophy of Religion, Theology and Religious Studies of Asfar*, 3(5), 81-106. [in Persian].
- Overall, N. C., Fletcher, G. J. O., Simpson, J. A., & Sibley, C. G. (2009). Regulating partners in intimate relationships: The costs and benefits of different communication strategies. *Journal of Personality and Social Psychology*, 96(3), 620-639.
- Paton, H. J. (1955). *The Modern Predicament*. By G. Watts Cunningham. London: Routledge.
- Peluso, P. R. (2007). *Infidelity: A practitioner's guide to working with couples in crisis*. London: Routledge.
- Reibstein, J., & Richards, M. (1992). *Sexual arrangements: Marriage and affairs*. London: Vintage.
- Resick, P. A., & Calhoun, K. S. (2001). Posttraumatic stress disorder. *Clinical handbook of psychological disorders, A step-by-step treatment manual*, 3(4), 417-433.
- Seyf, S. M. (2006). [Reflection on Philosophy of Martin Buber]. *Philosophical Letter*, 12 (56), 43-58. [in Persian].
- Skinner, B. F. (1969). *Contingencies of reinforcement*. East Norwalk, CT: Appleton-Century-Crofts.
- Spring, J. A. (1996). *After the affair: Healing the pain and rebuilding the trust when a partner has been unfaithful*. New York: HarperCollins.
- Theunissen, M. (1984). *The other: Studies in the social ontology of Husserl, Heidegger, Sartre and Buber*. Cambridge, Mass.: The MIT Press.
- Trüb, H. (1991). In Friedman, M. S. (1991). *The Worlds of Existentialism: A Critical Reader*. Ed. with Introductions and Conclusion and an extended updating Preface by Maurice Friedman. Atlantic Highlands, NJ: Humanities Press International, pp. 497-505.
- Tsang, J., McCullough, M. E., & Fincham, F. D. (2006). The longitudinal association between forgiveness and relationship closeness and commitment. *Journal of Social and Clinical Psychology*, 25(4), 448-472. <https://doi.org/10.1521/jscp.2006.25.4.448>
- Wallace, H. M., Exline, J. J., & Baumeister, R. F. (2008). Interpersonal consequences of forgiveness: Does forgiveness deter or encourage repeat offenses? *Journal of Experimental Social Psychology*, 44(2), 453-460. <https://doi.org/10.1016/j.jesp.2007.-02.012>
- Winek, J. L., & Craven, P. A. (2003). Healing rituals for couples recovering from adultery. *Contemporary Family Therapy*, 25(3), 249-266. DOI: 10.1023/A:1024518719817
- Witvliet, C. V., Ludwig, T., & Vander Laan, K. (2001). Granting forgiveness or harboring grudges: Implications for emotion, physiology, and health. *Psychological Science*, 12(2), 117-123. <https://doi.org/10.1111%2F1467-9280.00320>

- Wood, J. T. (1997). Diversity in dialogue: Commonalities and differences between friends. In J. M. Makau & R. C. Arnett (Eds.), *Communication ethics in an age of diversity* (pp. 5-26). Urbana: University of Illinois Press.
- Wood, R. E. (1969). *Martin Buber's ontology: An analysis of I and thou*. Washington: Northwestern University Press.
- Wyschogrod, M. (2006). "Buber, Martin", *Encyclopedia of Philosophy*, Donald. M. Btchert (ed), New York: Thomson Gale.